



خصایل مستعمره نشینی

حرف ها و نوشته های پیرامون "مستعمره نشینی" شاید به گذشته ها منسوب دانسته شود ولی نه، امروزه هم خصایلی است که از گذشته ها در جوامع به ظاهر از استعمار برون آمده به همان صورت های نخستینش و یا با شمایل دگر، یا با صورت های پیشرفته تر، یا به طور بکر - به روز شده - در مستعمره دیروزی به جا می ماند.

"ایمه سه زیر Aimé Cesaire" جامعه شناس فرانسوی مارتینیک الاصل - فورده فرانس - در سخنرانی با اهمیتش گفتاری در باره استعمار متذکر شده بود: «استعمار می رود و پیش از رفتنش جامعه استعمار زده را در ابعاد مختلف و تقریباً در همه ابعاد تخریب و یا مسخ می نماید، از معاملات مادی اش گرفته تا خلق و خوی و فرهنگ و اخلاق باشندگان مستعمره را، چنان برای خودش عیار میکند که حتی در غیابش نیز همان خلق و خوی و عناصر مسخ شده ای را که در جامعه کار گذاشته است چرخ استعمار را در جهت طرح ها و امیال استعمار به گردش بیاورد...»

مستعمره نشینی به نحوی از اصطلاح Loyalisisme به معنی وفاداری ملهم است، معنی این ترم چنین است؛ زمانی که انگلیس ها در امریکا دست از استعمار برداشتند و آنجا را ترک نمودند عده ای از امریکایی های مستعمره نشین، در جریان جنگ و پس از آن - بعد از رفع استعمار انگلیس - هم با انگلیس ها وفادار ماندند، به این دسته افراد لویالیست ها یا "وفاداران" خطاب میکردند، وفادار به این خاطر که با نظام سلطنتی انگلیس وفادار ماندند. تعداد شان بین ۱۵ تا ۲۰ فیصد تخمین می شد.

گرچه لویالیسم به یک صورتی دید عام را در مفهوم "مستعمره نشین" مطرح میکند، یعنی وجود تعلق مستعمره نشین با استعمارگر - حتی در حالت پایان حضور استعمارگر - درونمایه مهم این تمایل تشخیص میگردد. ولی مستعمره نشینی از نگاه استعمار شناسان دارای ابعاد و کرکتر بسیار وسیع تر از این می باشد که نقش مستعمره نشین را در وقایع و جریانات مستعمره، جهت میدهد، این

کرکترها و خصایل به گفته ایمی سیزیر بعد از ترک مستعمره از سوی استعمارگر تا دیر زمانی نزد عده ای از مستعمره نشینان به جا می ماند.

خصالت ها و عادات محصول استعمار که عده ای از مستعمره نشینان به آن مصاب خواهند بود این ها است:

- مستعمره نشین به این اندیشه باطل آغشته است؛ این استعمارگر است که همه سرنوشت مستعمره نشینان را رقم میزند، چنین باوری ماحصل گوناگون و مخربی را به بار می آورد.

- مستعمره نشین وابستگی دوران استعمار را وابستگی ابدی تلقی میکند، بدین جهت هیچ امری را به دور و نبود استعمارگر تصور نمی کند، پس سرنوشت حال و آینده مستعمره را به اراده و تصمیم استعمارگر مرتبط می انگارد.

- مستعمره نشین استعمارگر را در جایگاه (Garante) ضامن خود میداند، با این تلقی استعمارگر مشکل گشا و پاسخ هر مشکلی به حساب گرفته می شود.

- چون استعمارگر در خارج قلمرو جغرافیایی مستعمره مقیم است و از آنجا به مسایل می پردازد، مستعمره نشین عامل و اسباب تمام خوب و بد را در خارج و برون از قلمرو مستعمره جست و جو میکند به این ترتیب عاملیت خارج در اوضاع مستعمره، جاگزین عوامل دیگر - از جمله عوامل داخل مستعمره - میگردد و عوامل و اسباب داخل مستعمره یا به حیث علل دسته دوم و ضعیف و یا هیچ در نظر گرفته می شود، سرایت و همه گیر شدن این استنباط نزد تمام مستعمره نشینان در نهایت عواقب غم انگیزی را برای مستعمره به دنبال میداشته باشد؛ برخی از شهروندان مستعمره دیروزی و یا نیمه مستعمره، این عاملیت استعمارگر را دلیلی برای بی مسئولیتی و انفعالیت خود دست آویز قرار میدهند.

- عمده گردانیدن نقش استعمارگر، در امور و قضایای مستعمره، علایق و حس مسئولیت مستعمره نشین را ناظر به وطن و کشورش در حد خیلی پائین و به طور مشهود کاهش میدهد، مستعمره نشین زحمت توجه و اندیشیدن به مسایل و وطنش را تا حد زیادی از دست میدهد، هر زمانی هم که بلای بر سر مستعمره نازل می شود، مستعمره نشین با خاطر جمعی و اطمینان به بحرانات با خونسردی و انفعال تمام می نگردد، انگار هیچ ربطی به او ندارد.

- مستعمره نشین به یک موجود منفعل، تنبل، فاقد نقش و اثر بر وقایع پیرامونی و وطنش تغییر میکند و این نقش را از نگاه خودش مربوط به استعمارگر میداند.

- استعمارگر از این خصالتی که خود در جامعه مستعمره نشین به وجود آورده است، استفاده ها می برد. فرانتس فانون در سخنرانی اش در باره استعمار و فرهنگ و نژاد پرستی گفته بود: «..از مشاهدات تاریخی چنین بر می آید که هدف استعمار بیشتر ادامه ای یک احتضار فرهنگی است تا از بین بردن کامل فرهنگ پیش از استعمار. این فرهنگ که در قدیم زنده و به روی آینده باز بود، حال بسته می شود و محبوس در غل و زنجیر اختناق و مقررات استعماری می خشکد. چنین فرهنگی که هم هست و هم مومیایی شده است، علیه اجزای خود به کار می رود. مومیایی شدن فرهنگ، تفکر فردی را هم مومیایی می کند. بی حالی خلق های مستعمرات که همه در باره اش فراوان سخن گفته اند، فقط نتیجه ای منطقی این امر است. اتهام عدم تحرک که به طور مرتب به "بومی" وارد می شود، از ایجاد ماحول منفعل توسط استعمار می آید...»

وقتی استعمارگر دگر در مستعمره حضور ندارد، هر رویدادی که با ستراتیژی استعمار مطابقت داشته باشد، آنرا مقبول میداند و از اینکه او منشأ و مبدء آن رویداد بوده است، انکار نمی کند مشروط بر آنکه در آن رویداد، شیادی هایش پنهان شده باشد. اگر واقعه ای به استعمار خدشه ای بزند، استعمارگر به راحتی متذکر می شود که او دگر اختیار دار مستعمره نیست....

- حالت تحت الحمایگی - protectorat - اگر نزد حامی یا استعمارگر پایان یافته است، مستعمره نشین تا هنوز، خویش را تحت الحمایه ضامن خویش میداند، این حالت گاهی به جیره خواری مستعمره نشین نیز فرصتی را مساعد می سازد.

- حفظ و ادامه خصایل مستعمره نشینی موجب آن میگردد تا استعمارگر، دوران استعمارش را یک امر مؤجه به معرفی بگیرد، این سیمای مستعمره، به "منطقی...!" مبدل میگردد که مستعمره نشینان اصلاً فاقد اهلیت خودگردانی بوده اند، در این مورد ضعف در مدیریت مستعمره به ثبوت مشهودی مبدل میگردد.

- اگر این روند سراسر استعماری و مستعمره نشین سازی آدم ها، نمود کامل حضور میراث استعمار را گویا نباشد، حتماً حصه ای از میراث و وراثت استعماری در آن ملموس است؛ استعمار می رود و مستعمره نشین ناآگاهانه و یا آگاهانه مؤظف به گرداندن چرخ بهره کشی مستعمره میشود.

- استعمار اگر هم برای مقاصد جیوپولیتیک اش و یا نیات در منطقه مستعمره و نیمه مستعمره، دوام خود را با مستعمره نشین مسخ شده زنده و فعال نگه میدارد، دوام چرخ استعمار در مستعمره دیروزی معنی نخواهد داشت اگر ثروت ها و منابع روی خاک و زیر خاک آن، مورد طمع استعمار نباشد.

"سیزر" قولی را یادداشت کرده است از یک کشیش به نام مولر به این شرح: «... بشریت نباید و نمی تواند اجازه دهد که بی لیاقتی ها و اهمال و تنبلی ملت های پسمانده، ثروت های را که خداوند برای خدمت به همگان در اختیار آنها نهاده است، بدون استفاده بگذارند...» و سیزر باز می نویسد: «خوانین محلی به راحتی با استعمار همسو می شوند، این قشر و استعمار همدیگر را مستور میکنند و با همدیگر به غارت استعمارزدگان می پردازند...»

و اما "استعمارزده" اگر در احصائیه جز نفوس مستعمره محسوب می شود، خصایل مستعمره نشین - ذرذانه استعمار - را ندارد، استعمار زده توسط استعمار غارت شده است و لذا نمی تواند با مسیر مورد علاقه استعمار موافق باشد او عار دارد که آله دوام ساز و کار استعمار باشد.

ملت های که در انقیاد استعمار فرا نوین معاصر گیر کرده اند، به قول محققان اجتماعی و سیاسی نیاز اشد به بیداری دارند، ولی نخست باید این بیداری را از کنار بستر خواب پیشقراولان آنان عبور داد. غلبه بر این ماحول منفعل، اندیشیدن است، جست و جوی راهی، چاره ای، تدبیری و ...

پایان